

عدالت اجتماعی و توسعه کاربرد فلسفه و ایدئولوژی در آمایش سرزمین^۱

چکیده

آمایش و ساماندهی سرزمین و فضای جغرافیایی در ایران بر مبنای نظریات سرمایه‌داری طراحی شده است. به همین جهت مناطق کشور به صورت نامتعادل توسعه یافته است و این امر یکی از دلایل افزایش تضاد طبقاتی در ایران است. در صورتی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بحث عدالت اجتماعی و تعادل‌های منطقه‌ای را مطرح می‌کند، مقاله می‌خواهد نظر جغرافیدانان در کاربرد ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های سیاسی در طراحی فضا و آمایش سرزمین را جلب کند، و نشان دهد جغرافیای فاقد تفکر فلسفی به بیراهه می‌رود و جغرافیدانان فاقد تفکر فلسفی در حد یک ابزار علمی بیش نیستند. مقاله مثال‌هایی را از ساماندهی فضای کشاورزی- روستایی- شهری و معدنی کشور بر مبنای نظریات سرمایه‌داری و طرح‌های مصوب دولت ۱۳۳۲ به بعد نشان می‌دهد و از جغرافیدانان ایران می‌خواهد برنامه‌های فضایی و آمایشی کشور را مورد نقد و بحث قرار دهند تا راهکارهای مناسب برای رعایت عدالت اجتماعی و تعادل‌های منطقه‌ای پیدا شود. کلیدواژه‌ها: ایدئولوژی، فلسفه جغرافیا، آمایش سرزمین، ساماندهی فضا، عدالت اجتماعی.

مقدمه

هیچ علمی و هیچ کار بزرگی نمی‌تواند بدون پشتوانه فلسفی ایدئولوژیکی به سرانجام برسد. اگر انبیاء فلسفه نداشتند امروز نامی از آنها نبود. تمام بزرگان جهان اگر در

۱. اساتید محترم جغرافیا و به ویژه پیشکسوت آنها دکتر حسین شکونی سال‌هاست به تدوین و اشاعه فلسفه جغرافیا و جغرافیای کاربردی پرداخته‌اند. نگارنده می‌خواهد به کاربرد فلسفه جغرافیا بپردازد.

کار خود فلسفه‌ای و هدفی نداشتند اصلاً مردان بزرگی نمی‌شدند. ناپلئون بناپارت یکی از اولین طراحان تعلیمات و آموزش عمومی است و لذا می‌توان او را طراح مدرنیسم در آموزش عمومی دانست. بینیم ناپلئون از تعلیمات عمومی چه انتظاری داشته است. «ناپلئون تعلیمات عمومی را از لحاظ سیاسی مورد توجه قرار می‌داد: وظیفه آن باید تربیت شهروندان مطلع ولی مطیع باشد با صداقتی که در دولتها کمتر دیده می‌شود، می‌گفت: با تشکیل گروهی از آموزگاران، هدف عمده من آن است که زمینه هدایت سیاسی و اخلاق عمومی را فراهم کنم ... تا زمانی که انسان بدون اطلاع بزرگ می‌شود که جمهوری خواه یا سلطنت طلب، کاتولیک یا لامذهب باشد، کشور هرگز ملتی به وجود نخواهد آورد و اساس و شالوده آن هیچ گاه استحکام نخواهد یافت بلکه پیوسته در معرض بی‌نظمی و تغییر واقع خواهد شد» (ویل دورانت، ۱۳۷۰، جلد ناپلئون، ص ۳۳۶).

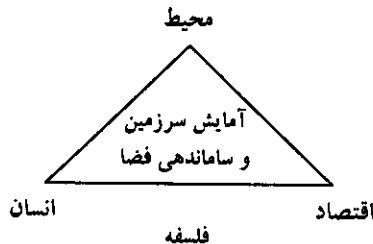
می‌بینیم در دهه اول ۱۸۰۰ میلادی یکی از طراحان عمده مدرنیسم در جهان یعنی ناپلئون دو هدف فلسفی و سیاسی ظاهراً متضاد برای آموزش و تعلیمات عمومی تعریف کرده است. ۱- مطلع و مطیع، ۲- ناپلئون اعتقاد دارد. توسعه و نظم کشور منوط به داشتن مردمی دارای فلسفه سیاسی است.

این امر در طی دو قرن اخیر بارها توسط فلاسفه و اندیشمندان ذکر شده و توسط سیاستمداران اقدام عملی شده است. ناپلئون خود مردم فرانسه را به سوی ناسیونالیسم و غرور ملی سوق داد، مارکس و انگلس مردم را به سوی کمونیسم و جهانی شدن (کارگران جهان با هم متحد شوید) هدایت کردند، هیتلر و موسولینی مردم خود را به سوی فاشیسم هدایت کردند. و طرفداران لیبرالیسم و آزادی اقتصادی و دموکراسی مردم را بدان سو جهت دادند و اسلام‌گرایان مردم را به سوی اسلام رهنمون شدند. در طول تاریخ و به خصوص در قرن اخیر هیچ ملتی بدون داشتن یک فلسفه و اندیشه سیاسی به جایی نرسیده و دارای هویت نشده است.

هر آدم هم باید دارای هویت فلسفی- فرهنگی باشد تا شخصیت او انسجام یابد. هر گروه علمی هم باید دارای مکتب فلسفی و سیاسی باشد تا جهت‌گیری علمی و کاربردی و کاربرد علمی آنها دارای هویت باشد. دانشمندان و علما چه به صورت فردی چه به صورت جمعی وقتی دارای فلسفه علمی و فلسفه سیاسی نباشند به صورت عمده‌هایی

درخواهند آمد که سیاستمداران خود آنها و علم آنها را به سویی و جهتی هدایت می کنند که گاه علیرغم میل آنهاست.

جغرافیا یکی از علوم پایه ای است که در جنگ و صلح و توسعه و تخریب کاربرد دارد. یکی از وظایف اصلی جغرافیا ساماندهی فضا و آمایش سرزمین و کمک به توسعه است. در این مقاله نگارنده توجه خوانندگان محترم را به این بخش کار جلب می کند.



با توجه به فلسفه سیاسی، ایدئولوژی حاکم بر هر ملتی، توسعه پایدار اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی و ساماندهی فضا و آمایش سرزمین آن کشور رقم می خورد. با تفکر اسلامی و عدالت اجتماعی با تفکر لیبرالیسم و اقتصاد آزاد با تفکر امپریالیسم و استعمار و استثمار با تفکر فاشیسم و نازیسم با تفکر کمونیست و سوسیالیسم با تفکر استعماری و بهره کشی از محیط و انسان، با تفکر رشد اقتصادی، با تفکر توسعه محض با تفکر توسعه پایدار، با تفکر حاکمیت و دخالت مطلق دولت در امور، با تفکر عدم دخالت و تصدی گری دولت و احاله همه کارها به بخش خصوصی با تفکر مشارکت دولت و مردم با تفکر نظام سرمایه داری کمپرادور، با تفکر بازگذاشتن دست سرمایه داران خارجی، با تفکر جلوگیری از سرمایه گذاری خارجی با تفکر تعاونی با تفکر حفظ ارزش های فرهنگی و کرامت انسان و رعایت عدالت اجتماعی با تفکر نادیده گرفتن ارزش های فرهنگی و میراث فرهنگی و با تفکر اولویت دادن به صلح و امنیت و حسن همجواری و تساهل و تعامل با همسایگان، با تفکر دست اندازی-تجاوز و جنگ افروزی و عدم تساهل و تعامل با همسایگان و جهان، با تفکر زنده باد همه، با تفکر مرگ، با تفکر و ایدئولوژی دشمن محور و ... خلاصه با هر تفکری سرزمین به نحو خاصی سامان می یابد.

هیچ کشور و هیچ ملتی در طول تاریخ به خصوص در دو قرن اخیر، بدون تفکر فلسفی متعادل پایدار نمانده است. هیچ عالمی هم بدون داشتن تفکر فلسفی از کاربرد علم و دانش خود، بدون درک فلسفی از جایگاه اجتماعی-اقتصادی خود دارای هویت

مشخص نشده است. آدم بدون تفکر ابزاری است در دست دیگران. مملکت بدون تفکر فلسفی، ایدئولوژیکی هم در نهایت استعمار می‌شود، ملت بدون تفکر سیاسی-ایدئولوژیکی هم در نهایت استعمار می‌شود و دچار حکومت‌های دیکتاتوری می‌گردد. من و دوستانم بعد از انقلاب و به خصوص از ۱۳۶۵ با بنیان گذاشتن فصلنامه تحقیقات جغرافیایی تصمیم گرفتیم با توسعه علم خود یعنی جغرافیا در توسعه کشور سهیم باشیم. اما کدام جغرافیا، جغرافیایی که در خدمت عدالت اجتماعی و تعادل‌های توسعه‌ای مناطق کشور باشد. جغرافیایی که برای رسیدن به عدالت اجتماعی و آزادی و استقلال، فضای جغرافیایی را ساماندهی کند. جغرافیایی که در خدمت توسعه مناطق محروم و مردم مناطق محروم باشد جغرافیایی که در کاهش تفاوت‌ها و تضادها و محرومیت‌های مناطق بکوشد. جغرافیایی که پاسداری از منافع ملی و حریم و حدود و ثغور کشور و ارزش‌های فرهنگی و میراث فرهنگی را وظیفه خود بداند. جغرافیایی که محافظ محیط زیست باشد. جغرافیایی که برای دانشجویانش افتخار و غرور آفرین باشد و در عین حال اشتغالزا. اگر دانشجویان جغرافیا خوب آموزش ببینند و خوب تربیت شوند حتی یک نفر از ۳۲۰۰۰ دانشجوی جغرافیا بیکار نمی‌ماند.

می‌دانستیم که برای رسیدن به این اهداف، جغرافیا باید دارای فلسفه باشد و جغرافیا باید از پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها استفاده کند. زمانی که هنوز بانک‌های مملکت از کامپیوتر استفاده نمی‌کردند، زمانی که هنوز هیچ یک از گروه‌های جغرافیا مجهز به رایانه نبودند، زمانی که هنوز G.I.S متولد نشده بود زمانی که هنوز استفاده از سیستم ماهواره‌ای حالت اولیه و بدوی داشت و هنوز هیچ خانه‌ای در این مملکت از ماهواره استفاده نمی‌کرد، ما بحث تکنولوژی را مطرح کردیم و فریاد برداشتیم که موج تکنولوژی در راه است و تکنولوژی را جزو تعریف جغرافیا و نحوه استفاده از تکنولوژی را جزو فلسفه جغرافیا قلمداد کردیم. در آن زمان فقط یک جغرافیدان ایرانی یعنی پروفیسور حسین شکوئی وارد بحث شد و چون زمینه نقد در جغرافیا خالی بود، تبادل نظر بین نگارنده و آن استاد فرهیخته از دید برخی درست تعبیر و تفسیر نشد. اگر بحث‌ها ادامه یافته بود و نقش فلسفی تکنولوژی و مالکیت ابزار و تهاجم تکنولوژیکی در جهان و در علم جغرافیا مشخص شده بود شاید جغرافیای ایران امروز سرآمد کشورهای استفاده کننده از سنجش

زمینه بودند. البته بحث استفاده از تکنولوژی در جغرافیا یکی از گوشه‌های بسیار کوچک تعریف فلسفی جغرافیا عبارت است از روابط انسان (فرهنگ) تکنولوژی و مدیریت و محیط زیست (پاپلی‌یزدی، ۱۳۶۵، ۱۳۶۹، ۱۳۸۱).

حال هر گروهی و هر عالمی می‌تواند جغرافیای مورد نظر و مبتنی بر فلسفه پذیرفته شده خود را به کار گیرد.

ولی من معتقدم

علمی که در خدمت آزادی، عدالت اجتماعی، ارتقاء سطح کیفی زندگی مردم اعم از جسمی، روحی، مادی نباشد علم نیست. علمی که در خدمت صلح و امنیت ملی، منطقه‌ای و جهانی نباشد علم نیست. علمی که در حفظ حرمت و شرافت انسان و حقوق بشر نکوشد علم نیست. علمی که در حفظ میراث فرهنگی بشر، حفظ محیط‌زیست و حفظ فرهنگ‌های بومی و تعامل با فرهنگ‌های جهانی نباشد علم نیست. علمی که در خدمت مردم نباشد ممکن است علم باشد ولی عملاً جادویی است در خدمت دیوصفتان.

علمی که کاربرد نداشته باشد در علم بودنش جای تردید است. علمی که نتواند برای فارغ‌التحصیلان خود اشتغال ایجاد کند دچار مشکل است.

از دید نگارنده یکی از وظایف جغرافیا باید بسترساز تعادل در توسعه استان‌ها، مناطق و کشورها و حتی قاره‌ها باشد. جغرافیا باید در سطح جهانی، ملی و منطقه‌ای به نحوی به ساماندهی فضا بپردازد که اولویت اول آن محرومیت زدایی و رفع استعمار و استثمار، استضعاف انسان و محیط باشد. و نتیجه این امر صلح و امنیت و آرامش و آسایش است. متأسفانه در طول دو قرن اخیر جغرافیدانان بسیاری از کشورهای پیشرفته از جمله اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها و حتی ژاپنی‌ها این علم سازنده را در خدمت سرمایه‌داری، استعمار و استثمار و جنگ قرار داده‌اند. (یولاکست، ۱۳۶۷).

جغرافیای ایران طی سال‌های بعد از انقلاب علیرغم برخی مشکلات پیشرفت‌های چشمگیری داشته است (پاپلی‌یزدی، ۱۳۷۷، ۴۵). « ولی هنوز فاقد تفکر فلسفی است » (شکویی، ۱۳۶۴، ۶۱).

یعنی جغرافیای ایران از نظر فلسفی دچار سرگردانی است. چه کسی می‌تواند بگوید جغرافیا در ایران در خدمت سرمایه‌داری، سوسیالیسم و یا تفکر اسلام‌گرایانه است؟ آیا جغرافیای ایران در خدمت گسترش عدالت اجتماعی و یا سرمایه‌داری محض است؟ چه کسی می‌تواند بگوید کدام جغرافیدان ما در کدام خط قلم می‌زند؟ چه کسی می‌تواند بگوید در بین مجلات جغرافیایی (فصلنامه تحقیقات جغرافیایی - رشد جغرافیا - پژوهش‌های جغرافیایی، توسعه جغرافیایی ...) کدام یک کدام هدف فلسفی ایدئولوژیکی خاص را دنبال می‌کنند و عملاً کدام یک ارگان و بیانگر کدام فلسفه ایدئولوژی و کدام نوع توسعه است؟

می‌خواهم این بحث باز شود که جغرافیای ایران در خدمت کیست و ساماندهی فضا در ایران به کدام جهت گام برمی‌دارد، در جهت سرمایه‌داری و تضادهای طبقاتی و یا در جهت محرومیت زدایی و عدالت اجتماعی و کاهش اختلاف و تضاد طبقاتی - در جهت توسعه برخی مناطق و فراموشی توسعه مناطق دیگر یا در جهت تعادل در توسعه مناطق؟ این مسائل را با بیانی دیگر دکتر حسین شکوئی در سال ۱۳۶۴ در سمینار جغرافی در مشهد بیان فرموده است (شکوئی، همان).

در صورتی که فضای ایران غیرمتعادل ساماندهی شود امکان
دستیابی به عدالت اجتماعی وجود ندارد.

از جغرافیدانان صاحب اندیشه می‌خواهم که وارد این بحث اساسی شوند، علوم همجوار مثل زمین‌شناسی، علوم اجتماعی، جمعیت‌شناسی و ... را هم وارد بحث کنند. راه آزادی - دموکراسی و توسعه کشور جز با بحث و نقد سالم و تحمل در نقد و بحث و جدل علمی حادث نمی‌شود. بنابراین من وارد بحث اصلی نمی‌شوم. فقط در اینجا برای ورود به مبحث برای اینکه دانشجویان بهتر کاربرد فلسفه و ایدئولوژی را در ساماندهی فضا درک و لمس کنند. به مثال‌هایی به طور مختصر اشاره می‌کنم.

کلیه مجلات جغرافیایی ایران فاقد تفکر فلسفی هستند. در حال حاضر مجلات جغرافیا در ایران تبدیل به سکوی پرش برای ارتقاء شده‌اند. عمده‌ترین انتظار جغرافیدانان از مجلات علمی - پژوهشی همین مسأله است.

قسمت اعظم جغرافیدانان فرانسوی دارای دیدگاه فلسفی خاصی هستند. اصولاً جغرافیدانان فرانسوی به دو دسته اساسی تقسیم می‌شوند. آنها که به نظام سرمایه‌داری تعلق خاطر دارند

و به اصطلاح جغرافیدان راست‌گرا هستند و آنها که سوسیالیزم را دنبال می‌کنند و به اصطلاح جغرافیدانان چپ فرانسه را تشکیل می‌دهند (البته تعداد زیادی از جغرافیدانان فرانسه نیز فاقد تفکر فلسفی هستند و عملاً آنها تکنسین‌های بدون تفکر جغرافیا هستند).

مجله هرودت^۲ ارگان جغرافیای چپ فرانسه است. ایولاکست جغرافیدان جهان سوم گرای فرانسوی سردمدار این گروه است. جغرافیدانان چپ‌گرا استعمارزدایی، تعادل‌های منطقه‌ای، محرومیت زدایی، و همه کارهایی که ضد سرمایه‌داری است را دنبال می‌کنند. در ژئوپلیتیک دنبال تعادل‌های منطقه‌ای هستند و تنش‌زدایی را پیشه کرده‌اند (Lacoste, 1988).

همه جغرافیدانانی که این تفکرات را دنبال می‌کنند، مقالات خود را برای مجله هرودت می‌فرستند. در طول حدود سی سال در هرودت حتی یک مقاله از جغرافیدانان طرفدار سرمایه‌داری چاپ نشده است، مگر آنکه مطلبی به صورت نقد و یا پاسخ آمده باشد.

ایولاکست در دهه ۷۰-۱۹۶۰ میلادی با انتشار کتابهای کشورهای توسعه نیافته و جغرافیای کم‌رشدی (لاکست، ۱۳۵۶) دیدگاه جهان سوم‌گرایی در جغرافیا را جهانی کرد. کتابهای او به اکثر زبانهای زنده دنیا ترجمه شد. در آن عصر مشهورترین و متعهدترین جغرافیدان جهان شمرده شد.

دکتر سیروس سهامی در پشت جلد کتاب کم‌رشدی (چاپ دوم) کتاب را در چند سطر خلاصه کرده است. پیام کتاب نه تنها هنوز صادق است بلکه روز به روز بر اهمیت مطالب آن افزوده می‌شود.

«جغرافیای کم‌رشدی، جغرافیای عدم تعادل است. عدم تعادل در فقر و عدم تعادل در رفاه. عدم تعادلی که از خارج بر مناسبات جهانی و از داخل بر روابط میان طبقات اجتماعی جامعه‌ها سایه گسترده است. در چنین شرایطی جغرافی‌دان زمانه ما به جای آنکه در چارچوب جغرافیای سنتی، روایتگر واقعیت‌های متعادل بوده باشد به عنوان کارشناس مطالعه در وضعیت‌های نامتعادل در برابر مسؤولیت‌های خطیر قرار می‌گیرد، تا آنجا که این وضع به جغرافیای معاصر ابعادی تازه و رسالتی دیگرگونه بخشیده است».

حتی دانشمندی مثل برونه^۳ که متعلق به این تفکر است کارتوگرافی را که یکی از مهمترین ابزار جغرافیایی است به طرف تفکر فلسفی چپ هدایت کرد.

حتی تفسیر و تعبیر و تأویلی که از اصطلاحات جغرافیایی توسط جغرافیدانان چپ و

2. HERODOTE.

3. Roger Bronet.

راست می‌شود کاملاً متفاوت است. به همین جهت هر گروه برای خود فرهنگ جداگانه‌ای چاپ کرده است.

پیر ژرژ فرهنگ جغرافیایی را با دیدگاه اندکی به سوی چپ (George, 1970) و ژان برونه فرهنگ جغرافیایی را تحت عنوان کلمات جغرافیایی: فرهنگ انتقادی با دیدگاه کاملاً چپ گرایانه به چاپ رساند (Brunet, 1992).

بخشی از جغرافیدانان چپ فرانسه از نظر تاریخی خود را وابسته به جغرافیدان آنارشیزست فرانسوی قرن ۱۹ الیزه رکلو^۴ می‌دانند و به احیاء آثار و تفکرات او پرداختند (Reclus, 1876-1881).

جغرافیدانان میانه رو و فرهنگ‌گرای فرانسوی که اعتقاد دارند فرهنگ بستر همه تحولات است به رهبری پل کلاوال^۵ مجله جغرافیا و فرهنگ^۶ را بنیان گذاشتند و جغرافیدانان راست‌گرا بیش از یکصد ده سال است که مجله *Annales de Geographie* را چاپ می‌کنند.

البته در فرانسه هم مثل سایر کشورهای توسعه یافته جغرافیدانان زیادی وجود دارند که فاقد تفکر فلسفی هستند و یا اصولاً ضد ایدئولوژی هستند و رسالتی فلسفی را برای جغرافیا قائل نیستند. آنها بیشتر معتقدند جغرافیا باید ابزاری باشد در اختیار سیاستمداران و توسعه‌گران.

هرگاه انسان با تفکرات فلسفی آشنا باشد، وقتی با نوشته‌های جغرافیدانان دارای ایدئولوژی روبرو می‌شود با خواندن مقالات و کتب آنها می‌تواند خطوط فکری آنها را تشخیص دهد. با خواندن مقالات و کتب دیوید هاروی و امانوئل کاستل می‌شود فهمید با جغرافیدانانی سر و کار دارید که چپ‌گرا هستند و جامعه و فرهنگ، اجتماع و اقتصاد را پایه تحول و ساماندهی فضا می‌دانند.

با خواندن آثار جغرافیدانان دارای فلسفه می‌شود فهمید که چه کسی محیط‌گرا است، چه کسی چپ‌گرا و چه کسی امکان‌گراست. اما وقتی جغرافیدانی فاقد تفکر فلسفی باشد، گاه مقاله‌ای می‌نویسد که بوی داروینسم اجتماعی از آن می‌آید و گاه مقاله‌ای کاملاً متضاد با فکر قبلی است و بوی عدالت اجتماعی از آن می‌آید، گاه مقاله‌ای می‌نویسد که فکر می‌کنیم خود مارکس آن را نوشته است و گاه مقاله‌ای را چاپ می‌کند

که تصور می‌شود آدام اسمیت آن را نگاشته است. گاه فکرش از اندیشه مالتوس نشأت گرفته است و گاه طرفدار سرسخت افزایش جمعیت است. گاه طرفدار قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی است و گاه از ملی‌گرایی هم فراتر می‌رود و انترناسیونالیسم و جهان وطن می‌گردد. جغرافیدانی که تکلیف خود را از نظر فلسفی روشن نکرده باشد، گاه مقاله‌ای می‌نویسد که تصور می‌کنیم همه چیز را مقهور عوامل طبیعی مثل سیل، زلزله، زمین‌لغزش، خشکسالی و ... می‌داند و گاه همان فرد طوری مطلب را القاء می‌کند که بشر قادر است جلو همه پدیده‌های طبیعی را بگیرد.

گاه همین فرد تمام علل تخریب محیط را گردن دولت می‌اندازد و گاه همه را تقصیر مردم می‌داند، گاه مشکلات زیست‌محیطی را نتیجه سرمایه‌داری می‌داند و گاه آن را زاده فقر و افزایش جمعیت فقرا، گاه از یک جغرافیدان مقاله‌ای می‌خوانیم که فکر می‌کنیم مظهر آزادی است و گاه همان فرد خود مقاله‌ای می‌نویسد که فکر می‌کنیم روح چنگیز خان و هیتلر در وجودش رسوخ کرده است. بالاخره جغرافیدانی که تکلیف خودش را با فلسفه و اندیشه‌های فلسفی و سیاسی روشن نکرده است گاه مقالاتی می‌نویسد که فکر می‌کنیم مفسر تورات، انجیل و قرآن و حتی روایات و احادیث است. و گاه مقالاتی را می‌نویسد که فکر می‌کنیم یکی از طرفداران جدی ماتریالیسم تاریخی و جناب مارکس و انگلس است.

گاه از یک جغرافیدان مقاله‌ای را می‌خوانیم که تقدیرگرا است و طرفدار قضا و قدر است و گاه مقاله‌ای مبنی بر عقل‌گرایی و خردگرایی کامل می‌نویسد. در دنیای توسعه یافته هم جغرافیدانان و مجلات جغرافیایی که فاقد تفکر فلسفی هستند کم نیستند. این امر خاص جهان سوم نیست. البته در جهان سوم این امر شدت دارد. در برخی کشورهای جهان سوم چون هند، اکثریت جغرافیدانان عزم خود را جزم کرده‌اند و در جهت توسعه پایدار حرکت می‌کنند و در خدمت محرومان و ساماندهی فضا برای محرومان هستند و نتایج آن را هم در توسعه هند می‌بینیم.

مهمترین دانشگاه ژاپن، دانشگاه توکیو است. گروه جغرافیای دانشگاه توکیو مهمترین رسالتی را که برای خود تعریف کرده است توسعه پایدار و مشارکت در امر محیط زیست است. بسیاری از رودخانه‌های ژاپن به کمک طرح‌های جغرافیدانان پاک‌سازی - حاشیه‌سازی و ساماندهی شده است.

در حال حاضر (۱۳۸۴) پیشرفت و تحول علم جغرافیا در ایران به مرحله‌ای رسیده است که هر کس باید خط فکری خود را مشخص کند. جغرافیای بی‌هویت نمی‌تواند در سازندگی مملکت مؤثر باشد و جغرافیدان بی‌هویت و بی‌هدف نمی‌تواند تأثیر چندانی در توسعه علم داشته باشد و خیلی سریع بازیچه جغرافیدانان سودجو و زراندوز و طرفداران فلسفه مغدیسم می‌گردد. جغرافیای بی‌هویت و فاقد تفکر فلسفی نمی‌تواند دانشجویان باعزم و اراده و مؤثر برای زندگی دیگران و حتی برای زندگی خود پرورش دهد.

جغرافیدان فاقد تفکر فلسفی تبدیل به جغرافیدانی می‌گردد که فقط در غم نان و ارتقاء است. ما انتظار نداریم که همه جغرافیدانان ایران تنورسین باشند همان‌گونه که در هیچ علمی همه علما نظریه پرداز نیستند ولی می‌خواهیم که همه در امر نظریه‌پردازی مشارکت داشته باشند. نظریه‌پردازی تعیین خط مشی فکری یک دانش در یک کشور یا در یک منطقه است. این امر از عهده یک نفر ساخته نیست و محتاج خرد جمعی است. باید از افرادی که علاوه بر آشنایی به جغرافیا به قوانین کشور، اهداف توسعه کشور، برنامه‌های پنج‌ساله، ضوابط سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و قوانین زیست‌محیطی، اعتبارات، بودجه‌ها، ضوابط و مصوبه‌های حاکم بر آمایش سرزمین و توسعه کشور آگاهی دارند، کمک گرفت. خوشبختانه در شرایط فعلی صدها جغرافیدان ایران در رده‌های بالای مملکتی مشغول به کارند و تجربیات خوب آنها می‌تواند در تحول کاربرد علم جغرافیا در ایران مؤثر باشد.

برای روشن شدن مطلب چند مثال عملی بزنیم:

تفکر حاکم بر نظام برنامه‌ریزی در برنامه‌های پنج‌ساله قبل از انقلاب، نظام سرمایه‌داری بوده است. در آن تفکر، برنامه‌ریزی به صورت بخشی، با اولویت صنعت، خدمات و کشاورزی انجام شده است (پاپلی، وثوقی، ۱۳۷۵). در کشاورزی نیز اولویت با حمایت از کشت و صنعت‌های بزرگ و شرکت‌های مشترک ایرانی و خارجی بوده است. با تفکر سرمایه‌داری (ست‌کوپ؛ تکوکنسرسیوم، ۱۳۵۱) زمین‌های مساعد زیر سدهای بزرگ در اختیار شرکت‌های مختلط ایرانی و خارجی گذاشته می‌شد.

اصولا تفکر حاکم بر نظام سرمایه‌داری قبل از انقلاب اولویت توسعه را به مناطق توسعه یافته داده بوده است. بنابراین سرمایه‌گذاری در مناطقی انجام می‌شده است که احتمال بازدهی و ارزش افزوده بیشتری وجود داشته است. لذا کاملاً مملکت به چند قطب توسعه‌ای توجه داشته است. قطب‌هایی که دارای پتانسیل‌های طبیعی مناسب نیروی انسانی متخصص، و زیرساخت‌های لازم برای توسعه بوده‌اند و در عین حال نزدیک به بازار مواد اولیه و بازار مصرف قرار داشته‌اند. با این تفکر مناطق محروم و کمتر توسعه یافته فراموش شده است. قسمت اعظم سرمایه متوجه قطب‌های ۱- تهران، کرج، قزوین ۲- اصفهان ۳- تبریز ۴- اهواز، آبادان و قطب‌های درجه ۲ شیراز و کرمانشاه سرازیر شده است. سایر مناطق کشور از نظر صنعتی عملاً فراموش شده است و درصد کمی از سرمایه‌های دولتی و بانکی و سرمایه‌های خارجی به آنها اختصاص داده شده است.

در امور خدماتی نیز توجه به تفکر قطب‌ها بوده است نه توسعه همه نواحی کشور. منطقه‌بندی‌هایی هم که در کشور، پیش‌بینی و یا انجام شده است حول همین تفکر نظام سرمایه‌داری جهت توسعه قطب‌های مساعد بوده است و نه توسعه همه مناطق کشور (و ثوقی، ۱۳۷۷).

در زمینه توریسم با توجه به سیاست‌های لیبرالی دولت وقت، توریسم چهار S (پایلی-سقای، ۱۳۷۱) یعنی دریا، ساحل شنی، آفتاب، سکس توأم با قمار، مشروب، آنهم فقط در ساحل دریای مازندران گسترش یافت و بقیه کشور عملاً از سرمایه‌گذاری‌های کلان توریستی محروم مانده بودند. ساختن چند هتل لوکس در اصفهان و شیراز و برگزاری جشن‌های هنر شیراز نسبت به آنچه بخش دولتی و بخش خصوصی در زمینه توریسم در گیلان و مازندران انجام داده بود، در درجه دوم اهمیت قرار داشت. رژیم پهلوی در اواخر عمر خود می‌خواست با کمک سرمایه‌های بین‌المللی جزیره کیش را به محل توریستی بسیار گران قیمت تبدیل کند (رهنمایی، ۱۳۶۵). یعنی همان سیاست سرمایه‌داری مبتنی بر سودجویی حاکم بر صنعت توریسم که در شمال کشور اعمال می‌شد در سطحی بالاتر بر کیش می‌خواست اعمال شود. نتیجه آن سیاست آن بود که بخش اعظم مملکت از درآمدهای توریستی محروم گردید و افکار عمومی نسبت به صنعت توریسم نظر منفی یافت. هنوز مردم شمال کشور با فعالیت‌های توریستی نظر مساعد و خوبی ندارند، زیرا پیش‌داوری آنها این است که صنعت توریسم همان مشکلات

و مسائل قبل از انقلاب (از قبیل تبدیل زمین‌های کشاورزی و جنگلی به فضا‌های توریستی و ویلاها و خانه‌های دوم ثروتمندان، ایجاد صدها کازینو، قمارخانه و ادغام زن و مرد در دریا و ساحل آن هم به صورت عریان و نیمه عریان و غیره) را به همراه خواهد آورد.

بنابراین می‌بینیم در رژیم گذشته با تفکر سرمایه‌داری در ساماندهی فضا بخش‌های مساعد مورد توجه است و بخش‌های نامساعد فراموش می‌شود. صنعت توریسم فقط در بخش‌هایی از مملکت متمرکز می‌گردد و مناطق محروم و حاشیه‌ای مثل کردستان، ایلام، سیستان و بلوچستان، جنوب خراسان، بخش‌های مهم استان کرمان، هرمزگان، بوشهر، کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال و بختیاری، لرستان و ... عملاً در توسعه سرزمین نقش چندانی ایفا نمی‌کنند.

در زمینه کشاورزی نیز رژیم پهلوی همان سیاست تمرکز سرمایه در مناطق مساعد را در پیش گرفت. یعنی سرمایه به جایی رفت که در طول قرن‌ها انباشت سرمایه ایجاد شده بود. و مناطق فقیر و فقرا به حال خود وا گذاشته شدند. معلوم است که این رژیم که عدالت اجتماعی و تعادل در توسعه مناطق را هدف قرار نداده بود، نمی‌توانست دوام آورد. رژیم گذشته اصلاحات ارضی گسترده‌ای را در کشور انجام داد. اصلاحات ارضی فی نفسه نوعی رعایت عدالت اجتماعی است. اما از آنجا که رژیم پهلوی حکومتی بود مبتنی بر سرمایه‌داری و رعایت عدالت چه در زمینه عدالت اجتماعی چه در زمینه عدالت منطقه‌ای جزو اولویت اول آن نبود، نتیجه کار در پایان اصلاحات ارضی به نفع کشاورزی سرمایه‌داری بود نه به نفع خرده مالکان. آمار بهترین بیانگر مسأله است.

طبق جدول ۱ که از آمارگیری کشاورزی روستایی سال ۱۳۵۴ (یعنی در زمان خود رژیم پهلوی) به دست آمده است یک درصد بهره‌برداران $\frac{۲۰}{۳}$ ٪ زمین‌های کشاورزی را تصاحب کرده‌اند و ۴۵٪ بهره‌برداران فقط $\frac{۴}{۸۶}$ مساحت زمین‌ها را در اختیار داشته‌اند. اگر بخواهیم سیاست عدالت اجتماعی را ملاک قرار دهیم طبق این آمار رژیم پهلوی باید در سال ۱۳۵۴ دوباره اصلاحات ارضی انجام می‌داد. بی‌جهت نیست که پس از انقلاب یکی از خواست‌های روستاییان تقسیم اراضی بوده است و مباحث مربوط به طرح ج و د پیدا شد (عظیمی، ۶۱، ۹۵-۷۵). اما مهم آن است که زمین‌های عمده مالکان بیشتر به صورت کشت و صنعت و در نواحی توسعه یافته متمرکز بوده است.

جدول ۱ آمارگیری کشاورزی روستاهای ایران سال ۱۳۵۴

ملاحظات	مساحت متوسط	درصد مساحت	درصد بهره‌برداری	کل بهره‌برداری‌های یا زمین		بهره‌برداری
				مساحت	تعداد بهره‌برداری	
۴۵ درصد بهره‌برداری‌ها صاحب ۴/۸۶٪ مساحت کل است.	۰/۳۶	۱/۸	۳۱/۱۵	۲۸۱۵۵۴	۷۷۸۴۸۳	کمتر از یک هکتار
	۱/۳۹	۳/۰۶	۱۳/۸۵	۴۸۱۳۲۷	۳۴۶۲۱۳	۱ تا کمتر از ۲ هکتار
	۳/۱۷	۱۰/۳	۲۰/۴	۱۶۱۸۹۸۹	۵۱۰۲۸۳	۲ تا کمتر از ۵ هکتار
	۶/۹۳	۱۸/۶	۱۶/۸۵	۲۹۲۱۶۷۰	۴۲۱۱۲۴	۵ تا کمتر از ۱۰ هکتار
	۱۷/۱۹	۴۵/۸	۱۶/۷۵	۷۲۰۲۶۵۰	۴۱۸۹۰۵	۱۰ تا کمتر از ۵۰ هکتار
یک درصد بهره‌برداری‌ها صاحب ۲۰/۳ درصد مساحت زمین است.	۶۵/۵۹	۶/۶	۰/۶۴	۱۰۴۹۶۷۷	۱۵۹۷۹	۵۰ تا کمتر از ۱۰۰ هکتار
	۲۳۷	۱۳/۷	۰/۳۶	۲۱۵۳۴۴۴	۹۰۸۶	۱۰۰ هکتار و بیشتر
		حدود ۱۰۰ ۹۹/۸۶	۱۰۰	۱۵/۷۰۹/۳۱۱	۲۵۰۰۱۱۲	جمع

اما این همه داستان نیست. در رأس هرم اوضاع به نحوی دیگر است. مثلاً ۹۰ بهره‌بردار در استان ایلام ۳۸۱۷۵ هکتار زمین در اختیار داشته‌اند. یعنی هر بهره‌بردار به طور متوسط ۴۲۴ هکتار.

سیاست سرمایه‌داری کمپرادر (وابسته به خارج) توأم با توجه به مناطق خاص باعث گردید که کشاورزی به طرف شرکت‌های بزرگ کشت و صنعت داخلی و بین‌المللی هدایت گردد و در جهت سیاست حمایت از افراد وابسته به رژیم زمین‌های نسبتاً بزرگی در بهترین مناطق کشور به آنها واگذار شود. در این راستا تا سال ۱۳۵۰ معادل ۲۰۲۸۶۲ هکتار زمین در اختیار ۱۵ شرکت قرار گرفت، یعنی به طور متوسط هر شرکت دارای ۱۳۵۲۴ هکتار زمین بوده است (باقدر مؤمنی، ۱۳۵۹، ۳۵۴).

جدول ۲ نشان می‌دهد که حدود ۱۱۲۰۰۰ هکتار از زمین‌های زیر سد دز به شرکت‌های مختلط بین‌الملل واگذار شده بود. اساساً سرمایه‌های بین‌الملل در بخش کشاورزی به طرف زمین‌های زیر سد دز و سفیدرود و ارس هدایت شده بود. یعنی بهترین و مساعدترین زمین‌های کشور که آب آنها نیز از بودجه عمومی کشور تأمین می‌شده است.

جدول ۲ شرکت‌های کشت و صنعت در پایان سال ۱۳۵۰

ردیف	اسم	محل کار	تاریخ تأسیس	مقدار زمین به هکتار	سرمایه	شرکاء	تابعیت
۱	ایران- آمریکا	زیر سد دز	۱۳۴۷	۲۰/۲۵۰	۴/۰۰۰/۰۰۰ دلار	به مدیریت هاشم نراقی	امریکایی
۲	ایران- کالیفرنیا ترانس ورلد	زیر سد دز	۱۳۴۸/۱۰/۲۰	۱۱/۰۰۰	۹۵/۳۰۰/۰۰۰ ریال	صندوق توسعه کشاورزی ۱۵٪ سازمان آب و برق خوزستان ۵٪ طالبانی و شرکاء ۱۰٪ ترانس ورلد ۳۰٪ بانک اف امریکا ۲۰٪، جان دیر ۱۰٪، داو کمیکال ۱۰٪	
۳	شل اند میچل کاتس	زیر سد دز	۱۳۴۹/۱۰/۲۸	۱۵/۷۳۶	۱۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار	گروه شل ۷۰/۵٪، میچل کاتس ۴/۵٪، بخش خصوصی ایرانی ۲۵٪	
۴	شرکت دز کار	زیر سد دز		۵/۳۵۱			
۵	ایران- یوگوسلاوی	زیر سد دز		۱۲/۰۰۰	۱۹/۰۰۰/۰۰۰ دلار	دولت ایران ۵۱٪، دولت یوگوسلاوی ۴۹٪	
۶	تصفیه شکر اهواز	زیر سد دز	۴۸/۳/۱۸	۱۰/۰۰۰	۱۰/۱۳۰/۰۰۰ دلار	صندوق توسعه کشاورزی ۲۰٪، تصفیه شکر اهواز ۳۰٪، ابونصر عضد ۱۰٪، کامتل اند کوک ۲۰٪، سرمایه‌گذاری پیپس ۲۰٪	
۷	گنج دز	زیر سد دز		۱۰/۰۰۰			
۸	کشت و صنعت شادور	سفیدرود		۵/۰۰۰	۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰	وزارت آب و برق و وزارت جنگ	دانمارکی
۹	کلاسه			۱۶/۴۳۹			
۱۰	طرح نیشکر هفت تپه			۱۰/۸۰۰			
۱۱	کمپانی فرانسوی	سفیدرود		۱۵/۰۰۰			
۱۲	شرکت ژاپنی	سد میناب		۴/۵۹۹			
۱۳	شرکت دشت مغان	سد ارس		۱۲۵/۰۰۰ آگر			
۱۴	کشت و صنعت بین‌المللی ایران			۱۶/۶۹۰ هکتار			آلمانی
۱۵	شرکت بامیکو						

در همین راستای تفکر کشاورزی سرمایه‌داری ۷۶۴۱ هکتار از بهترین زمین‌های دشت گرگان واقع در زیر سد قابوس و شمگیر از خرده مالکین ترکمن تقریباً به زور تصرف عدوانی شد و به حدود ۹۰ نفر از افراد وابسته به رژیم (شامل ۶۹ نفر نظامی و ۲۱ نفر غیرنظامی) واگذار گردید. یعنی هر نفر از افسران رژیم فقط در زیر سد قابوس و شمگیر ۸۵ هکتار زمین دریافت کرده‌اند (البته این بخشی از کار است).

در همین راستا کشت و صنعت‌های دیگری مثل کشت و صنعت هژبر یزدانی بیش از ۲۰۰۰۰۰ هکتار زمین را در اختیار داشته است.

بنابراین، تحت تفکر و ایدئولوژی سرمایه‌داری، کشاورزی سرمایه‌داری در دشت‌های حاصل‌خیز کشور مثل دشت مغان، گرگان، کشف‌رود، مرو دشت، خوزستان، گیلان و ... مستقر شده است. روستاهای کشور و مناطق حاشیه‌ای بالکل فراموش شده است. نه تنها سرمایه‌های کلان داخلی و بین‌الملل بدان سو هدایت نشده بلکه روستاها از خدمات رفاهی نیز عملاً محروم ماندند.

در دوران رژیم پهلوی با تفکر سودمحوری در ساماندهی فضا اشتباهات بزرگی اتفاق افتاده است که امروز مشکلات آن دامنگیر کشور و مردم است. حتی اصلاح این ساختار فضایی ممکن است تا ۳۰ سال دیگر (۱۴۱۰) هم طول بکشد و یا هرگز مقدور نباشد. مثلاً در پراکنش صنایع، استان خراسان، که استانی است کم آب و اساساً متکی به آبهای زیرزمینی تبدیل به قطب صنایع غذایی شده است. کارخانجات عمده، قند، کمپوت و کنسرو و رب گوجه فرنگی، در خراسان خصوصاً در دشت کشف‌رود مستقر شده است. در پیرامون این کارخانجات مزارع بزرگ چغندر قند، گوجه فرنگی و باغات سیب احداث شده است. همین مکان‌گزینی غلط مبتنی بر تفکر سرمایه‌داری و عدم توجه به مسائل زیست‌محیطی، خصوصاً کمبود آب امروز استان زرخیز خراسان را با مشکل کمبود شدید آب روبرو کرده است. به طوری که حتی تهیه آب شرب شهر مشهد با مشکل اساسی روبرو است.

در یک کلام تفکر سرمایه‌داری مبتنی بر سودجویی محض، عدم توجه به رعایت عدالت اجتماعی موجب ایجاد عدم تعادل در توسعه مناطق کشور گردید. قطب‌های رشد ذکر شده، که مجموعاً کمتر از ۱۵٪ وسعت کشور را شامل می‌گردد بیش از ۸۰٪ سرمایه کشور را به خود جذب کرده بودند (پاپلی‌یزدی، ۱۳۷۲). نتیجه این عدم تعادل اجتماعی و

منطقه‌ای مهاجرت شدید به طرف قطب‌های رشد و شهرهای بزرگ و افزایش مطالبات مردمی بود. خود این امور نقش مهمی در سرنگونی رژیم پهلوی ایفا کرد. یعنی ضرب‌المثل یکی بر سر شاخ بن می‌برید، مصداق پیدا کرد. و در زبان علمی یک اصل از اصول دیالکتیک مارکس که هر چیزی ضد خود را در خود پرورش می‌دهد مصداق پیدا کرد. یعنی تفکر سرمایه‌داری فضا را به نفع سرمایه و سود سامان داد و نه به نفع توسعه پایدار و منافع ملی. نتیجه آن افزایش مطالبات سیاسی، سرنگونی حکومت و خسارات فراوان جانی و مالی بود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر عدالت اجتماعی است. این تفکر ساماندهی فضا را به نحوی کاملاً متفاوت از آنچه قبل از انقلاب بود می‌طلبد.

اما تفکر غالب حاکم بر مطالعات طرح پایه آمایش سرزمین اسلامی ایران که توسط وزارت برنامه و بودجه وقت (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی فعلی) در سال ۱۳۶۴ تدوین گردید، تفکر سرمایه‌داری و عملاً در راستا و ادامه روند آمایش سرزمین قبل از انقلاب بود. به همین خاطر طرح آمایش سرزمین با مخالفت مقامات سیاسی کشور واقع شد و عملاً طی حدود ۱۸ سال به فراموشی سپرده شد.

توجه کنید در خلاصه و جمع‌بندی مطالعات مرحله اول طرح مذکور (وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۴، ۹۵) زیر تیتراژ توسعه مناطق چهارگانه روستایی برحسب اولویت می‌خوانیم:

- ۱- (اولویت یک) توسعه مناطق توسعه یافته‌تر
- ۲- (اولویت دو) تقویت نواحی عقب نگه داشته شده اما مستعد (مناطق رو به توسعه حاشیه‌ای دارای قابلیت توسعه)

۳- حفظ منابع حاشیه‌ای با قابلیت محدود در حد ممکن

این مطلب یعنی اینکه سرمایه‌ها به مناطق توسعه یافته‌تر هدایت شوند.

این تفکر مبتنی بر نظام سرمایه‌داری کاملاً متضاد با تفکر حاکم بر نظام جمهوری اسلامی است. هدف اصلی تفکر حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی رعایت عدالت اجتماعی است. در سالهای دهه ۱۳۶۰ و در بحبوحه جنگ تحمیلی درگیری اصلی فکری مدیریت کلان مملکت در اداره کشور، اداره جنگ، توأم با عدالت اجتماعی و حمایت از مناطق و مردم محروم بوده است. توزیع اجناس کوپنی و سهمیه‌بندی کالاهای اساسی در

زمان جنگ و فعالیت‌های جهاد سازندگی در روستاها در جهت رعایت عدالت اجتماعی و تعادل‌های منطقه‌ای بوده است. در آن زمان برای اینکه آمایش سرزمین و توسعه مناطق منطبق با تفکر نظام اسلامی باشد، بحث توسعه مناطق محروم مطرح شد. یعنی سیاستی کاملاً متضاد با آنچه طراحان آمایش سرزمین پیشنهاد می‌کردند. مناطق محروم دارای تشکیلات ساختاری در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی تحت عنوان دفتر مناطق محروم گردید. این ساختار در دفتر ریاست جمهوری و استانداری‌ها نیز ایجاد شد. اعتبارات ویژه‌ای برای توسعه مناطق محروم اختصاص یافت. در قانون، بودجه و تبصره‌های آن اعطای اعتبارات با تسهیلات ویژه برای مناطق محروم پیش‌بینی شد (وئوئی، ۱۳۷۷). یعنی نظام فکری حاکم بر طرح آمایش (اولویت اول توسعه را به مناطق توسعه یافته‌تر می‌دهد) نظام فکری حاکم بر نظام جمهوری اسلامی اولویت اول توسعه را با مناطق محروم می‌دهد. یعنی دو تفکر کاملاً متضاد. فضای ساماندهی شده در این دو تفکر کاملاً با هم متفاوت است. تفکر سرمایه‌داری معتقد است که باید سرمایه به سوی مناطق توسعه یافته‌تر کشور سرازیر شود و سایر مناطق از بازخورد این سرمایه‌گذاری توسعه یابند ولی تفکر عدالت اجتماعی معتقد است که باید سرمایه در بین همه مناطق توزیع شود و برای مناطق محروم تسهیلات ویژه قائل شد. تفکر رعایت عدالت اجتماعی، رعایت عدالت را در اولویت قرار می‌دهد و تفکر سرمایه‌داری، سودآوری را در اولویت می‌داند. این دو تفکر فضا را دو نوع سامان می‌دهد. نتایج اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی و توسعه‌ای این دو تفکر نیز کاملاً متفاوت است. اگر تفکر عدالت اجتماعی و حمایت مناطق محروم در ایران چندان موفق نبوده است علت اصلی آن در تدوین استراتژی‌ها بود. اگر سرمایه‌گذاری در مناطق محروم همراه ایجاد رفاه به سوی ایجاد اشتغال نیز حرکت کرده بود شاید امروز وضع کشور کاملاً با آنچه هست متفاوت بود (پاپلی‌یزدی، فدایی، ۱۳۶۶، ۱۳۳).

البته ممکن است دو گروه اسلامی و هر دو هم انقلابی دو تفکر کاملاً متضاد در زمینه ساماندهی فضا داشته باشند. در اول انقلاب زمانی که انقلابیون متشکل در جهاد سازندگی زمین‌های بزرگ مالکان را تقسیم می‌کردند (اشرف، ۱۳۶۱) و به هر زارع حدود ۴ هکتار زمین می‌دادند و یا هیأت هفت نفره تعاونی‌های مشاعی را ایجاد می‌کرد و به هر نفر حدود ۵-۴ هکتار زمین واگذار می‌نمود، در همان زمان مدیران کشاورزی آستان قدس رضوی، مزارع بزرگ چند هزار هکتاری (مزرعه نمونه طرق، کنه بیست،

تربت حیدریه، سرخس) را سامان می‌دادند. هر دو گروه هم مسلمان و هم انقلابی بوده و هستند ولی یکی زمین بزرگ مالکان و کشت و صنعت‌ها را تقسیم می‌کرد و به خرده مالکان می‌داد و یکی مزارع بزرگ کشت و صنعت ایجاد می‌کرد و حتی در مواردی از خرده مالکانی که زمین‌های وقفی آستان قدس را صاحب شده بودند خلع ید می‌کرد (مثال سرخس).

ولی تفکر حمایت مناطق محروم باعث گردید که دورافتاده‌ترین نقاط کشور از خدمات و زیرساخت‌هایی مثل راه، مدرسه، آب آشامیدنی، مخابرات، حمام، برق، انبار کشاورزی و غیره برخوردار گردند. چیزی که در تفکر سرمایه‌داری در اولویت قرار نداشت و به همین جهت هم روستاها محروم مانده بودند. عده‌ای از تحلیل‌گران توسعه در ایران گاه سرمایه‌گذاری‌های رفاهی در روستاها را که توسط جهاد سازندگی انجام شده است را بدون بازده اقتصادی می‌دانند، آنها توجه ندارند که در تفکر عدالت اجتماعی در سرمایه‌گذاری فقط نباید سود اقتصادی سنجیده شود و باید هزینه- فایده اجتماعی نیز ملحوظ گردد. اصولاً در تفکر عدالت اجتماعی- هزینه فایده اجتماعی در صدر است و هزینه- فایده اقتصادی در درجه دوم اهمیت است. اگر فعالیت‌های جهاد سازندگی از دید عدالت اجتماعی و قانون اساسی جمهوری اسلامی بررسی گردد، هیچگاه فعالیت‌های این سازمان در روستاها را با دیدگاه اقتصادی بررسی نخواهیم کرد تا آن را زیر سؤال ببریم. جهاد سازندگی کاری در جهت عدالت اجتماعی انجام داده است و با این دیدگاه کاری بسیار نیکو بوده است. البته می‌توان انتقاد کرد که اگر بخش مهمی از اعتبارات در همان زمان در زمینه اشتغال مناطق محروم خرج شده بود امروز وضع فرق می‌کرد.

نگارنده در سال ۱۳۶۶ در فصلنامه تحقیقات جغرافیایی نوشت که «سرمایه‌گذاری‌های رفاهی اگر توأم با سرمایه‌گذاری‌های تولیدی و زیربنایی نباشد خود مهاجرت‌زا است» (پاپلی، ۱۳۶۶، ۱۲۳).

اگر در سال ۱۳۶۴ تفکر آمایش سرزمین مبتنی بر نظام سرمایه‌داری حاکم شده بود به جرأت می‌توان گفت هنوز بخش اعظم روستاهای کشور از خدمات و مواهب موجود محروم بودند و شاید اصلاً در روستاها آدمی نمانده بود. بنابراین با تفکر سرمایه‌داری فضای ایران به نحوی خاص ساماندهی شده است و تفکر عدالت اجتماعی و تعادل‌های منطقه‌ای حاکم بر جمهوری اسلامی در حال بازساخت فضای جغرافیایی بر مبنای

تعادل‌های منطقه‌ای است. یکی از عمده وظایف جغرافیدانان مشارکت در ساخت فضای جغرافیای عدالت اجتماعی و عدالت منطقه‌ای است. بسم‌الله. البته جغرافیدانان پیشگام مثل دکتر سید حسن حسینی ابری با مشارکت در امر آبادسازی بشاگرد کار را از دهه ۱۳۶۰ شروع کردند (حسینی/ابری، ۱۳۶۹).
مثال دیگر:

قانون اساسی شوروی مبتنی بر ایدئولوژی مارکسیستی، همه خلق‌های شوروی را دارای یک حق و حقوق می‌داند، ولی عملاً در طول زمان رهبران شوروی این سیاست ایده‌آلیستی را اجرا نکردند و سیاست‌های واقع‌گرایانه‌ای معادل سیاست‌های استعماری غربی (انگلیس و فرانسه) را پیاده کردند. حاکمان شوروی به خصوص استالین که به تفاوت‌های اقتصادی- اجتماعی- فرهنگی (دینی- زبان) «مستعمرات شوروی» (آسیای مرکزی- قفقاز) آگاهی کامل داشتند و احتمال می‌دادند که روزی این کشورها از شوروی جدا شوند، ساماندهی فضا و برنامه‌های توسعه‌ای شوروی را طوری طراحی کردند که این سرزمین‌ها صادرکننده مواد خام باشند و سرزمین‌های اصلی شوروی یعنی سرزمین‌های اروپایی، روسی، اوکراینی، تولیدکنندگان مواد ساخته شده، یعنی همان سیاست استعماری غرب را شوروی‌ها نسبت به مستعمرات خود پیاده کردند. نتیجه عملی سیاست استعماری شوروی بر آسیای مرکزی مانند سیاست استعماری انگلیس و فرانسه بر مستعمراتشان بوده است. منتهی از نظر کلامی و گفتاری و تئوری شوروی‌ها کار خود را استعمار نمی‌دانستند.

شوروی‌ها آسیای مرکزی مسلمان و ترک نژاد را به طرف تولیدات کشاورزی، پنبه، گندم ... و تولید گاز هدایت کردند (Roy, 1995). آذربایجان به طرف تولید نفت و کل کشورهای قفقاز به طرف مواد خام کشاورزی- دامی و تولید نفت و برق آبی سوق داده شدند. صنایع سنگین، صنایع اتومبیل‌سازی، زیرساخت‌های خدماتی، رفاهی، توریستی کلان، شبکه‌های گسترده راه‌آهن و اتوبان‌ها و کانال‌های عمده راه آبی و غیره در سرزمین‌های روس و اسلاو گسترش یافت. حتی شهرسازی در آسیای مرکزی یک شهرسازی دکوری بود. چند خیابان و بلوار اصلی برای شهرهایی مثل عشق‌آباد، مرو، بشکک که در حاشیه آنها ساختمان‌های نسبتاً زیبا ساخته می‌شد. فضا‌سازی‌های وسیع برای استفاده عموم و زیباسازی انجام می‌شد و در پشت این خیابان‌ها و پسرانه شهرها،

خانه‌های محقر و کلبه مانند گسترش یافت. در صورتی که شهرهای روسی - اسلاوی دارای ساختاری مفصل‌تر و پیچیده‌تر و منسجم‌تر شدند.

به علاوه روسها به همین هم بسنده نکردند و برای تغییرات ساختاری و ترکیب جمعیت آسیای مرکزی و قفقاز تلاش کردند. یکی از مهمترین راهکارها در این زمینه تشویق و حمایت روسها به مهاجرت به این سرزمین‌ها بود.

سیاست روسها در آمایش سرزمین نسبت به سرزمین‌های غیروسی شوروی درست همان سیاست استعماری غرب نسبت به مستعمرات خودشان است. این سیاست منجر به عدم تعادل‌های منطقه‌ای و در نتیجه عدم رعایت عدالت اجتماعی گردید. تفاوت در توسعه مناطق و به خصوص در بین کشورهای مسلمان و ترک با کشورهای روسی اسلاوی زیاد بود. همین عدم تعادل منطقه‌ای یکی از دلایلی بود که عده‌ای در دهه ۸۰-۱۹۷۰ فروپاشی شوروی را پیش‌بینی کردند (پاپلی‌یزدی، ۱۳۶۸).

با فروپاشی شوروی، صحت نظریات فلسفی و ایدئولوژیکی واقع‌گرایان بر نظریاتی ایده‌آلیست‌ها معلوم شد. واقع‌گرایان معتقد بودند روزی این سرزمین‌ها از شوروی جدا می‌شوند و ایده‌آلیست‌ها اتحاد این سرزمین‌ها را قطعی می‌دانستند و حتی پیوند آسیای مرکزی را به شوروی موهبتی ذکر می‌کردند. توجه کنید که برخی از اندیشمندان مسلمان و فارس تبار آسیای مرکزی در تحلیل خود در پایان کتابهای هزار صفحه‌ای خود چه می‌نوشتند «محض از همین سبب برطبق دلایل تاریخ، تأکید می‌کنیم وارد گردیدن مردم آسیای وسطی به حیات روسیه، نه فقط برای مردمان و دیگر اقوام روسیه، بلکه برای تمام مردم شرق نیز پیامدهای مترقی عینی داشته و دارد» (غفورف، ۱۳۷۷، ۱۰۱۸) به این تفکر که ناشی از محو شدن در تفکر مارکسیستی است، خوب دقت کنید. روسها سرزمین باباجان غفورف یعنی تاجیکستان را اشغال کرده‌اند آن را تبدیل به مستعمره نموده‌اند و این دانشمند مسلمان و فارس تبار و البته کمونیست تاجیک، وارد گردیدن مردم آسیای وسطی را به حیات روسیه دارای پیامدهای مترقی می‌داند. اشغال و استعمار و استثمار را وارد گردیدن به حیات روسیه می‌نامد. این اشخاص که اشغال نظامی «استعمار و استثمار مردم و کشورشان را وارد شدن به هیأت روسیه می‌دانند»، امکان این را به سیاستمداران روسی می‌دادند که فضای جغرافیایی را آنچنان سامان دهند که حالا سرزمین اصلی روسیه ده‌ها بار از سرزمین‌های آسیای مرکزی صنعتی‌تر و مرفه‌تر باشد. اگر منابع نفت و گاز

آسیای مرکزی (عشقی، قنبرزاده، ۱۳۷۴) و قفقاز به کمک مردم و کشورهای تازه استقلال یافته نمی‌آمد این سرزمین‌های فاقد صنعت و خدمات برتر، از آنچه امروز هستند باز هم فقیرتر بودند. همانطور که ذکر شد شوروی‌ها همان نگاه را به ساماندهی فضای مستعمرات خود داشتند که انگلیس‌ها و فرانسوی‌ها به مستعمرات خود. آمایش سرزمین در آسیای مرکزی همان گونه است که فرانسوی‌ها الجزایر، مراکش، تونس و انگلیس‌ها هند را سامان دادند. تولیدات مواد خام برای کشور استعمارگر و مصرف مواد ساخته شده در مستعمره. نتیجه این سیاست رفاه مردم انگلیس و فرانسه و فقر مردم آفریقا و هند و سایر مستعمرات است. پس ساماندهی فضایی تبعیضاتی در شوروی که منجر به توسعه مناطق روس-اوکراین زبان و عقب‌ماندگی مناطق آسیای مرکزی است، به دلیل تفکر فلسفی-سیاسی حاکم بر حکام شوروی بوده است. کسانی که شعارشان سوسیالیزم و رعایت عدالت اجتماعی و متحد شدن کارگران جهان و مساوات خلق‌ها بوده است در عمل وقتی پای منافع اقتصادی و ملی‌اشان پیش آمده است سرزمین‌های خود را طوری ساماندهی کرده‌اند که امروزه بخش‌های اروپایی شوروی سابق تا ۱۵ و در مواردی تا ۲۵ برابر از بخش‌های آسیایی صنعتی‌تر هستند. نگاه کمونیست‌های چین بر آمایش سرزمین گسترده چین همین نگاه استعماری شوروی‌ها و غربی‌ها بوده است. استان وسیع "ترکستان، چین (اویغورستان یا سین کیانگ) که مردم آن مسلمان و ترک‌تبار هستند و تفاوت‌های مذهبی، فرهنگی با چینی‌ها دارند نسبت به سایر مناطق چین عقب می‌ماند. چینی‌ها در حال دگرگون کردن ترکیب فرهنگی-قومی مذهبی، زبانی جمعیت سین کیانگ هستند. و مهمترین تولیدات این استان پهناور مواد خام است نه مواد ساخته شده. سرعت رشد سین کیانگ به سایر مناطق چین حدود $\frac{1}{6}$ است.

دولت‌هایی که به دلیل تفکر سرمایه‌داری (ملی و یا بین‌المللی) و یا به دلیل مسائل قومی-فرهنگی-زبانی و یا به دلیل تفکر استعماری توسعه برخی مناطق کشور خود را بر برخی مناطق دیگر در اولویت (به خصوص اولویت مطلق) قرار داده‌اند کشور خود را به طرف پرتگاه جنگ داخلی سوق داده‌اند. مگر آنکه بخشی از زیرساخت‌ها را عمومیت داده باشند. یان لینگ می‌نویسد در مرحله فعلی توسعه، یکی از استراتژی‌های مناسبی که به خلق چین امکان می‌دهد فقر را از پیش پا بردارند، این است که به بخشی از جمعیت و برخی ناحیه‌ها اجازه داده شود قبل از بقیه ثروتمند شوند (یان لینگ، ۱۳۷۴، ۳۱۱-۲۸۰).

این امر خود Revision یعنی تجدید نظر طلبی یعنی حرکت به سوی سرمایه‌داری و عدم تعادل‌های منطقه‌ای یعنی عدم رعایت عدالت اجتماعی، یعنی زیرپا گذاشتن نظریات مارکس، انگلس، لنین و ماتوتسه تونگ است. اگر یان لینگ این حرف را در چین سال ۱۹۵۵ می‌زد حتما محکوم به اعدام می‌شد.

اگر در ساماندهی مناطق کشوری، تعادل و عدالت رعایت نشود، تضاد طبقاتی و تضاد درآمدها و تضاد منافع آن کشور را دچار بحران‌های سیاسی و تنش‌های اجتماعی امنیتی در حد تجزیه مملکت می‌کند. اگر شوروی‌ها، توسعه سرزمین‌های تحت امپراطوری خود را مد نظر قرار داده بودند و نگاهشان به سرزمین‌های روسی با سرزمین‌های آسیای مرکزی یکی بود، به احتمال زیاد شوروی دچار بحران تجزیه به صورت فعلی نمی‌شد. به نظر نگارنده که سه سال قبل از فروپاشی شوروی به صراحت فروپاشی آن را پیش‌بینی کرد (پاپلی، ۱۳۶۱) یکی از عمده دلایل فروپاشی شوروی عدم رعایت عدالت اجتماعی و رعایت تعادل‌های منطقه‌ای در شوروی بود. یعنی حرف کمونیست‌ها با عملشان دو تا بود. می‌توان صدها مثال از توسعه یک کشور و نحوه ساماندهی سرزمین و فضا در سطح ملی، منطقه‌ای و شهری ارائه کرد. امید است این کار توسط محققین محترم انجام شود. مثلاً در زمینه ترافیک شهری، اگر نگاه عدالت اجتماعی و زیست‌محیطی مطرح باشد، در شهرهای بزرگ مترو، تراموا و وسایل نقلیه عمومی ساخته می‌شود که همه بتوانند از آن استفاده کنند. ولی اگر سیاست سرمایه‌داری به خصوص سرمایه‌داری وارداتی مطرح باشد، در شهرهای بزرگ اتوبان‌ها تقویت می‌شود. چه کسی از اتوبان‌ها بیشتر استفاده می‌کند؟ ثروتمندان و کارخانجات اتومبیل‌سازی داخلی و بین‌المللی. در این سیاست مبتنی بر سرمایه‌داری مسائل زیست‌محیطی رعایت نمی‌شود، محرومان، وسیله نقلیه مناسب در اختیار ندارند ولی ثروتمندان می‌توانند با ماشین‌های گران‌قیمت خود در اتوبان‌ها با سرعت برانند و هرساله میلیاردها دلار ارز به صنایع خودروسازی غرب و ژاپن سرازیر نمایند. پس مدیریت شهری باید تعیین کند هدف رفاه عمومی و عدالت اجتماعی یا خدمت به بخش مرفه جامعه است یا می‌خواهد تعادلی بین طبقات اجتماعی برقرار کند. در این زمینه می‌توان دهها مثال زد که چگونه مسائل مهم شهری - روستایی و ... از دیدگاه‌های مختلف ایدئولوژیکی و فلسفی در نظام‌های مختلف سرمایه‌داری یا سوسیالیزم و یا اسلامی سامان می‌یابد.

جغرافیدانان ایران باید به طور جد بحث‌های فکری را در سامان‌دهی فضا، رعایت تعادل‌های منطقه‌ای چگونگی بسترسازی برای رسیدن به عدالت اجتماعی و اقتصادی آغاز کنند. ما در ایران می‌توانیم طوری ساماندهی فضا را پیشه کنیم که در ظرف ۲۰ سال درآمد سرانه مردم آذربایجان ۲۰ برابر درآمد مردم بلوچستان و یا برعکس آن باشد. یکی از مباحثی که در شروع دهه ۱۳۸۰ در کشور مطرح گردید مبحث گردشگری است. حالا که بحث صنعت گردشگری در ایران آغاز شده است ما چگونه فضای گردشگری کشور را ساماندهی خواهیم کرد. مثل دوره قبل از انقلاب به سوی یک نوع گردشگری تفریحی ضد ارزش فرهنگی و در پهنه‌های ساحل دریای مازندران توجه خواهیم کرد یا به طرف گردشگری فرهنگی و اکوتوریسم و ... خواهیم رفت و اعتبارات را در همه سرزمین ایران توزیع خواهیم کرد.

آیا می‌خواهیم درآمدهای صنعت توریسم نصیب مناطق خاص و طبقه‌ای خاص گردد و یا درآمدها باید در پهنه سرزمین و بین اقشار مختلف تقسیم شود. اگر اینطور است پس باید چگونه فضا را ساماندهی کنیم. در سیستم سرمایه‌داری مبتنی بر سودآوری محض فضای توریستی به نحوی خاص ساماندهی خواهد شد و در سیستم مبتنی بر تعادل‌های منطقه‌ای و حفظ ارزش‌های فرهنگی و زیست‌محیطی فضای توریستی به نحوی کاملاً متفاوت ساماندهی خواهد شد. باید در این زمینه بحث‌های جدی به عمل آید. آیا در ساماندهی معادن کشور باید سوددهی محض را ملاک قرار دهیم یا توسعه مناطق محروم و اشتغالزایی برای مردم مناطق محروم لحاظ شود. اگر تفکر اول حاکم باشد، بهره‌برداری از معادن شرق کشور حتی معادن بزرگی مثل معادن سنگ آهن سنگان، با صرفه اقتصادی همراه نیست اما اگر سیاست دوم مدنظر باشد و توسعه عمومی و پایدار کشور و تعادل مناطق منظور باشد باید در توجیه طرح‌های توسعه‌ای علاوه بر هزینه فایده اقتصادی، هزینه فایده اجتماعی- فرهنگی، زیست‌محیطی نیز دیده شود، آن وقت سرمایه‌گذاری در معادن شرق کشور توجیه‌پذیر است.

فقدان بحث‌های ایدئولوژیکی و فلسفی در جغرافیا، جغرافیدانان را از مشارکت جدی در برنامه‌های کلان توسعه‌ای و عمرانی در سطح ملی و استانی عملاً محروم می‌کند. در این شرایط حتی جغرافیدانان پرتلاش به صورت انفعالی عمل می‌کنند. درست است که آنها راهکارهایی را که ارایه می‌دهند باید با ساختارهای کشور تطبیق کنند ولی باید

هدف‌های اجتماعی - اقتصادی ویژه‌ای را نیز دنبال کنند. این هدف‌ها با بحث و نقد و انتقاد و متکی به قوانین به دست می‌آید. اگر جغرافیدانان دیدگاهی فلسفی، ایدئولوژیکی و سیاسی نداشته باشند، عملاً تکنسین‌هایی در اختیار سیاستمداران و برنامه‌ریزان و اساتید هستند.

ما باید بحث و تحلیل‌های جدی درباره چگونگی بازسازی فضای آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. کتابهای زیادی را ترجمه کنیم تا برای کشور خود راهکارهای اساسی بیابیم. نگاه استعمار غرب به آفریقا چه بوده است. اولین نگاه غرب به آفریقا، به خصوص آفریقای سیاه سرزمین تولید برده بوده است. نگاهی استعماری، ضد انسانی و غیرسازنده. فضای آفریقا در صبحدم استعمار بر مبنای مکان‌های تولید برده ساماندهی شده است.

دومین نگاه غرب به آفریقا تولید مواد خام اولیه بوده است. نگاهی استعماری و استثماری از سرزمین و طبیعت در طول حدود ۱۵۰ سال. فضای آفریقا این چنین طراحی و ساماندهی شده است.

سومین نگاه غرب به آفریقا، سرزمین مصرف تولیدات غرب به خصوص اسلحه و مهمات بوده است. نگاهی استعماری، جنگ افروز و کودتاگر. فضای آفریقا، مرزبندی‌های آفریقا، ایجاد ملت‌ها و کشورها و ناسیونالیسم در آفریقا حول محور این مسأله ایدئولوژیکی غرب استوار بوده است. فضای آفریقا این چنین ساماندهی شده است. مرزهای جدید، رقابت‌ها و دعوای جدید. بدون درک ایدئولوژی‌های حاکم بر غرب امکان تحلیل مرزهای سیاسی و کودتاها و جنگهای قومی و توسعه و عدم توسعه آفریقا نیست. حتی در تحلیل مسائل توسعه روستایی آفریقا بدون درک ایدئولوژی و فلسفه حاکم بر نگاه غرب به آفریقا ممکن نیست (ژان تریکار، ۱۳۷۱).

نتیجه این نگاه‌های فلسفی استعماری، تولید فقر در آفریقا بوده است. فضای آفریقا بر مبنای این نگاه یعنی ایجاد فضای استعماری و فقر و جدا کردن فقیر از غنی و ایجاد فضاهای نامتعادل بوده است و ... این مسأله ادامه دارد. تمام فضای تولید شده در آفریقا در طی دو بیست سال اخیر فضایی است نشأت گرفته از فلسفه تفکر و ایدئولوژی استعماری غرب. این تفکر عمیقاً سرمایه‌داری ضد عدالت اجتماعی و ضد تعادل‌های منطقه‌ای است. این تفکر ملت‌ها، کشورها و مرزها، جنگ‌ها، کودتاها را ساخته است. این تفکر فضاهای

وسیع جنگ‌زده، کوتازده و فقیر را در کنار فضاهای کوچک (الگوماند) توسعه یافته ولی دور از عدالت اجتماعی ساخته است. ما می‌خواهیم با فضای ایران چه کنیم؟

من از همه اندیشمندان جغرافیا، صاحب‌نظران دانشجویان دکترا و کارشناسی ارشد دعوت می‌کنم در بحث‌های پایه‌ای در زمینه چگونگی ساماندهی فضا، آمایش سرزمین انتخاب راهکارهای اصلی توسعه پایدار سرزمین در سطح منطقه‌ای، ملی و استانی و شهرستانی شرکت کنند. جغرافیدانان ایران با فکر و اندیشه‌ای روشن و با مطالبی هدفمند در جهت آزادی، دموکراسی، توسعه پایدار سربلندی کشور و ملت گام بردارند. سربلندی جغرافیدانان در سربلندی کشور نهفته است، چون که صد آید نود هم پیش ماست. من می‌دانم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعهد و نوید عدالت اجتماعی و تعادل‌های منطقه‌ای را داده است. در ۱۰ سال اول انقلاب این هدف دنبال شده است. در ۱۵ سال اخیر با توجه به خصوصی‌سازی و اهمیت یافتن نقش بانکها ما در حال ایجاد فضای نامتعادل و دور شدن از عدالت اجتماعی هستیم. سازندگی و اصلاحات سیاسی نباید منجر به عدم تعادل‌های منطقه‌ای در امور توسعه گردد و فقر و فقیر تولید کند. فقرا در درجه اول نان و کار و مسکن می‌خواهند و در درجات بعدی است که دنبال آزادی و روزنامه می‌روند. اگر اصلاحات اقتصادی جهت رعایت عدالت اجتماعی و تعادل‌های مناطق کشور انجام نشود، اصلاحات سیاسی شکست می‌خورد. هیچ کشوری بدون توسعه اقتصادی به توسعه سیاسی به معنی واقعی کلمه دست نیافته است. چین کمونیست هم همپای توسعه اقتصادی ناگزیر به توسعه سیاسی و آزادسازی اجتماعی است. با فقر و تضاد طبقاتی و مناطق نامتعادل ایجاد شده در کشور باید دید دولت رادیکالی که بعد از دولت اصلاحات بر سر کار خواهد آمد، با زیرساخت‌های موجود توان اجرای عدالت اجتماعی را دارد؟ اگر فضاهای جغرافیای متعادل ایجاد نشود باید منتظر مطالبات روزافزون مردمی و تنش‌های اجتماعی و ناتوانی دولت در حل مسائل بود.

مطالب این مقاله فتح بابی است. مسلماً بحث‌های فلسفی باید ادامه یابد. انشاءالله علمای نظریه‌پرداز ما دهها مقاله علمی- پژوهشی در این زمینه به چاپ خواهند رسانند.

مشکل دوم جغرافیای ایران بحث ابزاری و به کارگیری تکنولوژیکی است. فقط من یک جمله برای آن کسانی که می‌خواهند وارد بحث بشوند بگویم. روستای قرن‌آباد شاهکوه استان گلستان ۲ سال است (۱۳۸۲) الکترونیزه شده است. تولیدات علمی همین

یک روستا در ظرف ۲ سال از تولیدات علمی ۷۱ گروه جغرافیای ایران از بدو تأسیس تاکنون بیشتر است. (در ایران در سال ۱۳۸۴، بیش از ۸۱ گروه جغرافیا وجود داشته است).

مراجعه کنید به:

www. Garnabad.com

منابع و مأخذ

۱. اشرف، احمد (۱۳۶۱)، دهقان- زمین و انقلاب، در مجموعه مقالات مسائل ارضی و دهقانی، انتشارات آگاه، صفحات ۵۰-۶۰.
۲. پاپلی یزدی، محمدحسین (تابستان ۱۳۶۵)، تعریف، مفهوم و دیدگاهی تازه از جغرافیا، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۱.
۳. پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۶۸)، آسیای مرکزی، لزوم و اهمیت مطالعات مربوط به آن، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۱۴.
۴. پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۶۹)، تکمله‌ای بر مقاله «تعریف، مفهوم و دیدگاهی تازه از جغرافیا، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۱۶.
۵. پاپلی یزدی، محمدحسین (تابستان ۱۳۷۲)، تمرکززدایی و عدم تمرکززدایی و اثرات آن، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۷۲.
۶. پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۷۷)، تحولات علم جغرافیا بعد از انقلاب اسلامی، مجله دانشگاه انقلاب.
۷. پاپلی یزدی، محمدحسین، سقایی، مهدی (تابستان و پاییز ۱۳۸۱)، سنت، مدرنیته، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۶۵-۶۶.
۸. پاپلی یزدی، محمدحسین، سقایی، مهدی (۱۳۸۲)، گردشگری و تبارشناسی، صورت‌بندی یک پدیده جغرافیایی، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۷۱.
۹. پاپلی یزدی، محمدحسین، فدایی، احمد (پاییز ۱۳۶۶)، مهاجرت‌های روستایی خراسان، تیپ کوهستانی دره‌ای نمونه روستایی روئین، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۶.
۱۰. پاپلی یزدی، محمدحسین، وثوقی، فاطمه (۱۳۷۵)، برنامه‌ریزی از دیدگاه اسلام و اثرات جغرافیایی آن، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۴۲.
۱۱. تریکار، ژان، پلیسه، پل و ...، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم (۱۳۷۱)، مسائل توسعه روستایی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۲. حسینی‌ابری، سید حسن (۱۳۶۹)، بشاگرد، گذری بر جهات محرومیت منطقه، دانشگاه اصفهان.
۱۳. دورانت، ویل و آریل، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، علی‌اصغر بهرام بیگی (۱۳۷۰)، تاریخ تمدن، عصر ناپلئون، جلد ۱، صفحه ۳۳۶.

۱۴. رهنمایی، محمدتقی (۱۳۶۵)، جزیره کیش، بررسی توان توریستی و چشم‌انداز سیاست جهانگردی داخلی آن، در مجموعه مقالات سمینار جغرافی (شماره ۳)، به کوشش محمدحسین پاپلی‌یزدی، آستان قدس رضوی، صفحات ۳۱۵-۲۷۹.
۱۵. سازمان برنامه (۱۳۵۱)، ست کوپ اتکوکنسرسیوم، همکاری مهندسی مشاور پاریتا، توسعه اقتصادی استان خراسان، ۱۵ جلد.
۱۶. شکوئی، حسین (۱۳۶۴)، جغرافیدانان ایران و مسائل مهم جامعه ما، مجموعه مقالات سمینار جغرافی، شماره ۱، به کوشش محمدحسین پاپلی‌یزدی، آستان قدس رضوی.
۱۷. شکوئی، حسین (زمستان ۱۳۶۶)، رشد آموزش جغرافیا، شماره ۳، ۱۲.
۱۸. عشقی، ابوالفضل، قنبرزاده، هادی (۱۳۷۴)، ویژگی‌های جغرافیایی آسیای میانه و قزاقستان، نشر نیکا.
۱۹. عظیمی، حسین (۱۳۶۱)، توزیع زمین و درآمد در آستانه اصلاحات ارضی، مجموعه مقالات مسائل ارضی و دهقانی، انتشارات آگاه.
۲۰. غفورف، باباجان (۱۳۷۷)، تاجیکستان، تاریخ قدیم، قرون وسطی و دوره نوین، جلد اول و دوم، انتشارات عرفان، دوشنبه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۱. لاکست، ایو، ترجمه دکتر سیروس سهامی (۱۳۵۶)، جغرافیای کم‌رشدی، انتشارات توس، چاپ دوم.
۲۲. لاکست، ایو، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم (۱۳۶۷)، جغرافیا نخست در خدمت جنگ، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۳. مرکز آمار ایران (۱۳۵۴)، آمارگیری کشاورزی روستاهای ایران.
۲۴. وزارت برنامه و بودجه (۱۳۶۴)، مطالعات پایه آمایش سرزمین جمهوری اسلامی ایران، خلاصه و جمع‌بندی مطالب مرحله اول، معاونت امور مناطق، دفتر برنامه‌ریزی منطقه‌ای.
۲۵. وثوقی، فاطمه (۱۳۷۷)، منطقه‌بندی در ایران، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی شماره ۵۰-۴۹.
۲۶. یان لینگ (می ۱۳۷۴)، مبارزه علیه فقر و گرسنگی در چین، مجموعه مقالات فقر، پیشرفت و توسعه، زیر نظر پاول مارک هنری، ترجمه مسعود محمدی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
27. Brunet, Roger, R. Ferras. H. Thery (1992); les Mots de la Geographie dictionnaire critique. Reclus... (518p).
28. CUERASSIMOW. LP (1984); GRAND CAUCASE STARA PLANINA/ LE BALKAN. SOFIA 1984. Edit- de l'academie bulgar des sciences 434p.
29. George- Pierre (1970); Dictionnaire de la Geographie. P.U.F. 197, 1451.
30. Lacoste- Yves (1988); Questions de Geopolitique L' islam, La mer, Afrique. Edit. D. L. G. F. 248P.
31. Recl us- Elisee (1876-1888); Nouvelle Geographie Universlle, 19 vol. (جلد ۱۹ در ۲۳ مجله)
32. Roy-Olivier (1997); /nouvelle Asie CENTRAL, OU la fabrication des nation. Edi- Seuil (325).